

مشکل از خود بیگانگی

درکاشهای علم جامعه شناسی و روانکاوای که انسان یک موجود " آرمانی " یا اندیشه گرا است ، مفهوم " از خود بیگانگی " انسان یا مسخ وی درکشاکش حیات اجتماعی ، پیوسته مورد پژوهش و تأمل قرار گرفته است .

بازشناسی این مشکل اجتماعی و پیدایی راه های رفع واقعی آن ، یکی ازالویت های اساسی جامعه ما را نیز تشکیل می دهد .

در غرب ادعا می شود که مشکل " از خود بیگانگی " برای بار اول بوسیله خردمندان همچو : فریدریش هیگل ، ، فویر باخ ، ژان ژاک روسو ، کارل مارکس ، ماکس ویبر و دیگران مطرح گردیده است . مگر ما با راست بودن این بیان موافق نیستیم ! زیرا پیدایی اندیشه مسخ انسان یا از خودبیگانگی را میتوان یکهزارو هفتاد سال پیشتر از غربیان ، در رویکرد های فکری عارفان و صوفیان سرزمین خود ما اعم از : بایزید بسطامی ، ابراهیم ادهم ، ابوسعید ابوالخیر ، خواجه عبدالله انصاری ، سنایی عزنوی ، مولانای بلخی ... ، مطالعه کرد .

وقوع حالت " از خود بیگانگی " در تغییر شخصیت حقیقی انسان به شبه اش - زمانی آشکار می گردد که جسم ناتوان وی به نسبت موقعیت زیست اجتماعی و خانوادگی او بصورت مستقیم و غیر مستقیم زیر فشار های موجود اشکال شعور اجتماعی و جبر جامعه قرار می گیرد ، و انسان به گونه ای در دایره لجن زار " از خود بیگانگی " پا گیر می شود . در آن مرتبه چیزی را که انسان خود خلق کرده و یا جز شایستگی های شخصیت وی می باشد ، به گونه ای از آن دور می گردد .

مشکل " از خود بیگانگی " در همه جا ، علل و عوامل اقتصادی ، اجتماعی ، فردی و خانوادگی ، روحی ، روانی و محیطی ... دارد . اما مهمترین عامل از خود بیگانگی انسان همان " احتیاج " است .

ناگزیری " احتیاج " در زندگی انسان در ابعاد وسیع تأثیر گذار است . درآمیختگی دنیای درون انسان درمبارزه برای رهای از " احتیاج " ، ارزشهای هویتی وی را زیر رو ساخته ، و خویشتن انسانی را در خود گم می کند ، و وجود حقیقی خود را انسان می بازد .

چون اساس حقیقت وجودی انسان هم ، همین " احتیاج " است ، ازینرو انسان ، در این دنیایی جبروتحمل پیوسته درمقابله با عوامل نفی " احتیاج " قرار دارد . و این حقیقت

واقعی " احتیاج " بر اثر اعمال فشار دنیای برونی قربانی می شود . این جاست که انسان همه ابعادش را فرو می شکند و بصورت ابعاد یک شیء خارجی در می آید . و در این شأن ، نیت واراده خـــــــود را در پیوند با مؤلفه های چسبیده شده به " احتیاج " ، منعکس می سازد . روسپی گری یکی از عوامل نفی " احتیاج " است که انسان از قله بلند " کرامت " به پله های پست " تن فروشی " فرو می آید .

مولوی بزرگ در مورد می فرماید :

آنچه شیران را کند روبا مزاج

احتیاج است ، احتیاج است ، احتیاج

واژه " احتیاج " یعنی نیاز مند گشتن ، نیاز مند شدن و نیازمند بودن ، گونه های از کنه ذات بقاء انسان است . که بدون رفع این نیاز ، ادامه حیات انسانی ناممکن است .

در جوامع سنتی و نا متعادل " احتیاج " مانند بیماری چنگار (سرطان) ارزشهای وجودی انسان را در همه سطوح مادی و معنوی ، خُرد می سازد . و گلوی نیازمندان را می فشارد .

در این جا برخی از مؤلفه های " احتیاج " را شناسایی می کنیم .:

1 - " حق آزادی انتخاب "

حق انتخاب در کل و بویژه در جوامع سنتی و عقب مانده در حصار سیاستگذاران و فرهنگ حاکم بر جامعه قرار دارد .

بگونه مثال : " حق آزادی انتخاب " همسر و تشکیل خانواده در کشور ما ، یکی از عوامل بازدارنده است که موجب گرفتاری " از خود بیگانگی " در بانوان جوان می شود . آتش سوزی و خودکشی بانوان در سالهای پار و حال سرزمین ما ، ناشی از همین مسخ هویت انسانی در عدم رعایت " حق آزادی انتخاب " در همه ابعاد آن بوده است .

2 - " اعتیاد "

اعتیاد نسبت به چیزی ، علل دیگر مسخ انسان و " از خود بیگانگی " است .

اعتیاد به دخانیات و مسکرات و یا به هرشی جاندار و بیجان ، در واقعیت گونه های منفی ایست که هویت حقیقی انسان را مسخ نموده و به هویت غیر حقیقی بدل می نماید .

3 - " پول "

پول میتواند یکی از عامل مسخ هویت انسان یا " از خود بیگانگی " گردد . زیرا هر قدر پول رباخوار فزونی و فراوانی یابد ، به همان اندازه حس دنیا زدگی و آلودگی مادی در وجود ایشان تقویت می گردد و روابط اجتماعی ، سلوک اخلاقی ، دوستی و نیت وی دگرگون می شود. وحس پول زدگی وجودش را عاری از معنویت و بیگانه از خود می سازد ، حرمت شناسی کرامت انسان نزدش بیرنگ می گردد ، و همه چیز را با واحد اندازگیری " پول " سنجش می کند .

4 - " ریاضت و عشق "

ریاضت و عشق در آئین صوفیانه نیز میتواند انسان (سالک طریقت) را از خود بیگانه سازد . یعنی تابندگی عشق معنوی در دنیایی درونی سالک طریقت ، وی را وامی دارد تا از راه ریاضت کشی برای تزکیه نفس اماره و صافی وجدان ، هویت حقیقی خود را گم می نماید و هویت شبه خویشرا ، فرورفته در " نور حق " می یابد .

چنانچه حافظ بزرگ مینویسد:

چنان پُر شد فضای سینه از " دوست "

که رنگ " خویش " گم شد از ضمیرم

این و ده ها مؤلفه دیگر " احتیاج " انسان در جوامع سنتی از آنجمله کشور ما وجود دارد که سنگپایه ناهمگونی و نابرابری و تنگدستی زیست شهروندی را تقویت می بخشد . و شخصیت وارسته ای انسان کرامت مند را در مسیر از هم پاشی هویت حقیقی اش قرار می دهد .

دولت ها مکلفیت دارند که تا در سیاست گذاری های دراز مدت خویش این مشکل انسانی و اجتماعی را شناسایی کنند و در راه رفع و دفع آن ، در عرصه های حیات اجتماعی و خانواده اقدام عملی نمایند .

بصورت عام " احتیاج " یا نیازمندی های اولی انسان :

1 - کار ،

2 - خانه ،

3 - تندرستی ،

است . تأمین این سه نیازمندی که نگهداری حیثیت و شرافت انسان را ضمانت می کند ، در همه وقت بایست اساسی ترین بخش برنامه های سازندگی نهاد های دولتی را تشکیل دهد .

دردا که ! تمام نهاد های دولتی ، دول خود کامه در مردابه ای " از خود بیگانگی " غریق هستند و نمی خواهند که " احتیاج " مردم از ریشه نابود گردد . یعنی بکلام دیگر گوی " از " خودکامگی آنها ، خود " ذات احتیاج " را نواریده اند.

هرقدر زندگی انسان آمیخته و وابسته به " احتیاج " باشد . عدم رفع " احتیاج " ، فقدان احساس تعلق و از خود بیگانگی را در انسان تسریع می بخشد و هویت وجودی و غرور و گردن فرازی ذاتی وی را در پرتگاهی نابودی قرار می دهد .

در چنین حالت انسان محتاج ، خویشان را متعهد - فرمانبرداری ، بندگی ، خدمتگری ، کهنتری ، پیشخدمتی ، نوکر منشی ، به قدرتمندان و رباخواران و حاکمان می داند . و آنها را منحیث موجود برتر از خود می پذیرد .

با عرض حرمت

Dr. Basir Komjo